



با سلام

موضوع : «صورت از بی صورتی آمد برون»

### صورت بخش جهان ساده و بی صورت است آن سر و پای همه بی سر و پا می رود

مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۹۸

ذاتِ خداوند ساده است یعنی بی فرم و بی صورت است و از بی صورتی، فرم ها را به وجود می آورد. ما هم که می خواهیم به او تبدیل شویم باید بی صورت و بی نقش شویم.

### هر چه صورت می وسیلت سازدش زان وسیلت بحر دور اندازدش

مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۱۳

هر تصویری که در مرکزمان گذاشته ایم ما را دچار رنگ و بو کرده. رنگ ها همان همانیدگی ها و تصویرهای ذهنی هستند که عینک دید ما شده اند و بو، هیجانانگیز حاصل از فکر کردن بر اساس آنهاست. پس مهم ترین و اصلی ترین کار هر انسان این است که صورت ها و ظاهر ها را کنار بزند تا به بی صورتی که همان عدم هست، برسد. کار از اتفاق این لحظه شروع می شود. اتفاق یک تصویر است و این تصویر توسط خداوند ایجاد می شود اما خداوند بی صورت است پس صورت ها و تصویرها برایش بازی هستند، ما با کنار زدن ظاهر اتفاق و واکنش نشان ندادن به آن به خداوند می گوییم که ظاهر اتفاق برای ما هم بازی است و می خواهیم پیغام فضای اطراف اتفاق که از جنس اصل ما هست را درک کنیم و یک قدم به بی صورتی نزدیک تر شویم. در این جا اگر کسی بپرسد چگونه صورتی که هست را نبینم و بی صورتی ای که نیست را ببینم؟ جواب این سوال فقط فضاگشایی است. در حقیقت مرکز انسان شبیه یک لوح نانوخته است که تنها خداوند می تواند روی آن بنویسد و تنها همان شخص می تواند از طریق فضاگشایی آن را بخواند. همانطور که حضرت رسول می فرمایند:

از قلب خود فتوی بگیر، گرچه فتوی دهندگان به تو فتوی دهند.

پس پیمبر گفت: **اِسْتَفْتُوا الْقُلُوبَ**  
گرچه مفتی تان برون گوید **خُطُوب**

مثنوی معنوی - دفتر ششم - بیت ۳۸۰

برای همین است که میگویند مسیر بازگشت به فضای یکتایی را نمی توان تقلید کرد. نمی توان از روی دست کسی نوشت. نمی توان راجع به چگونگی آن سوال کرد.

**دفتر صوفی سواد و حرف نیست**  
**جز دل اسپید همچون برف نیست**

مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۹

زمانیکه سینه ی ما از تصویر ها صیقل یافت، مرکز ما تبدیل به یک آینه صاف و ساده می شود و از آنجا که سر ما از مرکزمان فرمان می گیرد، سر هم مست می شود و ذهن ساده شده قابلیت دریافت برکات را از طرف زندگی پیدا می کند.

**صیقلی کن یک دو روزی سینه را**  
**دفتر خود ساز آن آینه را**

مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۸۷

از طرفی با اینکه معنا همیشه اصل می باشد ولی شکل و قالب نیز لازم است. مثلا اگر محبت خدا فقط برابر با معنا بود، دیگر عبادات ظاهری صورت پیدا نمی کرد هرچند که هیچ عبادتی بدون حضور کامل نیست. ( لا صلاةَ تَمَّ اِلَّا بِالْحَضُورِ : دفتر اول بیت ۳۸۱ ) و یا هدیه هایی که دوستان به یکدیگر می دهند با اینکه جنبه ی ظاهری دارد ولی بر دوستی های درونی دلالت می کند.

**گر محبت فکرت و معیستی**  
**صورت روزه و نمازت نیستی**  
**هدیه های دوستان با همدگر**  
**نیست اندر دوستی اِلَّا صور**

مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۲۶۲۵ و ۲۶۲۶

همینطور در برنامه ۸۵۷ حکایت شیخ محمد سررزی را داشتیم که مولانا به داستان شیخی اشاره می کند که چون مرکزش از تمام همانیدگی ها صاف گشته بود، وقتی یک تصویر در مرکزش می دید میگفت این نیاز مردم است که عکس آن در دل من افتاده است زیرا آینه بی نقش است و اگر در آینه نقش نماید نقش غیر باشد.

خانه را من روفتم از نیک و بد  
خانه ام پُرسِت از عشقِ احد  
هر چه بینم اندر او غیرِ خدا  
آن من نبود، بُوَد عکسِ گدا

مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۸۰۴ و ۲۸۰۵

پس بنابراین امکان کنار زدن همانیدگی ها برای هر انسانی وجود دارد و مسئولیت صیقل یافتن مرکزمان تنها به عهده ی خودمان است و هرکس در این راه گام بردارد، عنایت و جذبه خداوند به کار می افتد و مرکز همانیده را به عدم تبدیل می کند. همینطور در سوره نجم آیه ی ۳۹ آورده شده : «نیست برای آدمی جز آنچه برای آن کوشد».

گر تو گویی کآن صفا فضلِ خداست  
نیز این توفیقِ صیقلِ زان عطاست  
قدرِ همت باشد آن جهد و دعا  
لَیسَ لِلانسانِ اَلا ما سعی

مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۹۱۱ و ۲۹۱۲

با سپاس فراوان   
سمانه از تهران